

درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبیٰ نوره مفیدی

تاریخ: ۲۶ آبان ۱۳۹۳

مصادف با: ۲۳ محرم الحرام ۱۴۳۶

جلسه: ۳

موضوع کلی: روش‌های تفسیری

موضوع جزئی: روش تفسیری اجتهادی

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره تعریف روش تفسیری اجتهادی بود، عرض کردیم در قدم اول باید معنای روش اجتهادی معلوم شود و اینکه آیا روش اجتهادی همان روش تفسیری عقلی است یا با هم تفاوت دارند؟ گفتیم در اصطلاح مشهور روش اجتهادی عبارت است از استفاده از نیروی فکر و عقل و اندیشه به عنوان ابزاری برای کشف مقاصد خداوند متعال در آیات قرآن، این اصطلاح اگر پذیرفته شود و نقش عقل را محدود به همین مقدار بدانیم طبیعتاً روش تفسیری عقلی طبق این اصطلاح یک دامنه محدودتری پیدا می‌کند و این دو (روش اجتهادی و عقلی) مساوی و مساوق هم خواهند بود اما گفتیم شاید نتوانیم به این روش به معنای حقیقی روش اجتهادی را اطلاق کنیم؛ چون این روش که انسان از فکر و عقل و اندیشه‌اش به عنوان ابزار حتی در فهم روایات استفاده کند یا در تفسیر آیه به آیه استفاده کند در همه روش‌های تفسیری وجود دارد، یعنی حتی در روش تفسیری نقلی و روایی هم از قوه فکر و اندیشه به عنوان ابزار در حد فهم مفاد آیات و روایات یا جمع بین آیات و روایات استفاده می‌شود لذا نمی‌توان تعریفی که مشهور از تفسیر اجتهادی ارائه داده‌اند را به عنوان ملاکی صحیح برای روش تفسیری اجتهادی پذیرفت.

تعریف صحیح از روش اجتهادی

مقدمه

حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله تعالی) مطلبی فرموده که با توجه به آن می‌توان معنای دقیق‌تر یا عام‌تری از روش تفسیری اجتهادی ارائه داد. ایشان می‌فرماید: عقل به عنوان یک مرجع در تفسیر آیات به دو نحوه مورد استناد قرار می‌گیرد: یکی به عنوان مصباح و دیگری به عنوان منبع.

عقل مصباح: منظور از عقل مصباح، عقلی است که مصباح و سراج است، ما حتی در بعضی از روایات هم می‌بینیم که از عقل به عنوان سراج تعبیر شده است، عقل طبق این دیدگاه فقط نقش مصباح و چراغ را دارد، یعنی اگر انسان با تکیه بر قدرت فکر و تعقل و اندیشه و تفتن عقل معنای یک آیه را با جمع‌بندی آیات و روایات و با کمک قرائن و شواهد داخلی و خارجی استخراج کند این عقل، عقل مصباح نام دارد. پس عقل مصباح روشن‌کننده مسیری است که ما در فهم آیه از سایر آیات و روایات و جمع بین آنها می‌توانیم طی کنیم.

عقل منبع: اما عقل منبع نقش مهمتر و بالاتری دارد، اگر عقل خودش بخواهد منبع باشد به این معناست که عقل با ضمیمه برخی از مبادی تصویری و تصدیقی، حکم و مطلبی را استنباط می‌کند، طبق این دیدگاه عقل در واقع مستقلاً با برهان و دلیل که البته عاری از مغالطه و وهم و تخیل است مطلبی را استنباط می‌کند و سپس آیه را بر آن حمل می‌کند. مثلاً آیه شریفه «ید الله فوق ایدیهم» یک معنای ظاهری دارد ولی عقل برهانی با ویژگی‌هایی که برای واجب الوجود قائل است این مطلب را استنباط می‌کند که واجب

الوجود قطعاً جسم نیست و وجود مادی ندارد لذا تصویر دست و پا برای او معنی ندارد. این مطلب (عدم تصویر محدودیت و جسمیت و...) از ادراکات عقل برهانی است و کاری به دلیل نقلی و آیه و روایت هم ندارد، سپس عقل آیه را بر این استنتاجی که با عقل برهانی انجام داده حمل می‌کند و می‌گوید منظور دست و پای ظاهری نیست. در اینجا عقل نقش منبع را ایفا می‌کند. بنابراین عقل دو نقش در تفسیر قرآن ایفا می‌کند؛ یکی به عنوان مصباح و آن در جایی است که خود عقل مستقلاً چیزی را استنباط نمی‌کند، فقط چراغی است که راه فهم آیات و روایات و جمع بین آنها را نشان می‌دهد که این عقل همان نیروی فکر و اندیشه و تفکر است. دوم عقل به عنوان منبع می‌باشد که استقلالاً بدون اینکه آمیخته با وهم و تخیل و مغالطه باشد مطلبی را استنباط می‌کند - منظور از عقل در اینجا عقل قطعی است نه ظنی - و آیه را بر آن حمل می‌کند.

تعریف صحیح

حال با توجه به این مقدمه روش اجتهادی روشی است که در آن از عقل مصباح و عقل منبع توأم استفاده می‌شود، به این معنی که در کشف مراد و مقصود خداوند متعال از آیات قرآن، هم از عقل مصباح و هم از عقل منبع کمک گرفته شود. اگر کسی در کشف مقصود خداوند متعال از این دو عقل استفاده کرد می‌توان گفت روش تفسیری او روش تفسیری اجتهادی است. در این روش تفسیری نه باب نقل بسته می‌شود و قرائن و شواهد خارجی هم به جای خودش هست و از آیات و روایات هم کمک گرفته می‌شود و انسان از عقل خود در فهم آیات و روایات کمک می‌گیرد در عین حال به براهین عقلی که نتایج قطعی دارد و به هیچ وجه آمیخته به وهم و ظن و گمان نیست اعتماد می‌کند.

این تعریف بر خلاف تعریفی است که مشهور از روش اجتهادی دارد؛ زیرا طبق نظر مشهور روش تفسیری اجتهادی به این معنی است که شخص در کشف مراد و مقصود خداوند متعال از فکر و عقل و اندیشه خود کمک بگیرد و عقل فقط جنبه ابزاری برای کشف مقصود خداوند متعال دارد.

البته گاهی خیلی روشن نیست نزاع بین موافقان و مخالفان تفسیر اجتهادی در چه محدوده‌ای است، بعضی روش تفسیری اجتهادی را محکوم می‌کنند در حالی که نظر آنها در نفی این روش ناظر به این است که عقل نمی‌تواند منبع باشد و الا عقل را به عنوان مصباح قبول دارند و بعید است کسی هیچ نقشی برای عقل در تفسیر قائل نباشد و حتی عقل را به عنوان ابزاری برای کشف مراد و مقصود خداوند متعال از آیات هم قبول نداشته باشد. حتی اخباریین که شعارشان این است که: «ان دین الله لا یصاب بالعقول»، عقل را به عنوان مصباح که به آنها برای فهم آیات و روایات کمک می‌کند قبول دارند و اینها هم می‌گویند: ظواهر آیات حجت است و این استظهار از طریق تفکر و تعقل صورت می‌گیرد.

لذا عمده نزاع در بین موافقان و مخالفان تفسیر اجتهادی در عقل منبع است؛ مثلاً عقل می‌گوید: اجتماع نقیضین محال است، حال وقتی خداوند متعال می‌فرماید: «ان الله قادر علی کل شیء»، عقل، قدرت خداوند را نسبت به اجتماع نقیضین تقیید می‌زند و می‌گوید: خداوند متعال هم قدرت بر جمع بین نقیضین ندارد اما کسانی مثل اشاعره که باب اتکاء به عقل قطعی را بسته می‌دانند می‌گویند: اینکه گفته شود خداوند متعال قدرت بر جمع بین نقیضین ندارد به معنای محدود کردن قدرت اوست در حالی که خداوند متعال قادر بر انجام هر کاری حتی کار محال می‌باشد.

محدوده عقل منبع در تفسیر

حال اینجا بحثی مطرح می‌شود که آیا عقل منبع مختص بدیهیات است یا شامل احکام نظری عقل هم می‌شود؟ و آیا فقط عقل نظری را در بر می‌گیرد یا عقل عملی را هم شامل می‌شود؟ ظاهراً وجهی برای اختصاص به بدیهیات وجود ندارد و شامل عقل نظری هم می‌شود و همچنین مختص به عقل نظری هم نیست بلکه عقل عملی را هم شامل می‌شود لذا قواعدی مثل «الظلم قبیح» که از مدرکات عقل عملی است را هم شامل می‌شود. پس هر حکم قطعی عقل اگر در استظهار و کشف معنای یک آیه مورد استناد قرار گیرد عقل منبع خواهد بود.

نکته: مسلم است حکمی که خداوند متعال تشریح می‌کند با عقل قطعی منافات ندارد، ممکن است عقل انسان چیزی را نفهمد و فلسفه حکمی را درک نکند ولی هیچ یک از احکام شرعی با حکم عقل قطعی منافات ندارد، بنابراین اینکه عقل چیزی را درک نکند خدشه‌ای در حکم شرعی ایجاد نمی‌کند ولی اگر عقل یک حکم قطعی داشت قطعاً هیچ حکم شرعی با این حکم عقل قطعی منافات نخواهد داشت؛ مثلاً عقل قطعی ما اجتماع نقیضین را محال می‌داند، لذا خداوند متعال هم به نقیضین تکلیف نمی‌کند. پس تفسیر اجتهادی طبق بیانی که ارائه شد یک معنای گسترده‌ای دارد که اعم از تعریف مشهور از تفسیر اجتهادی است.

نسبت تفسیر اجتهادی و تفسیر عقلی

حال باید ببینیم آیا به روش اجتهادی، تفسیر عقلی هم اطلاق می‌شود یا نه؟

همان طور که عرض کردیم بعضی تفسیر اجتهادی و عقلی را یک روش دانسته‌اند و این دو را به هم عطف کرده‌اند، بعضی دیگر این دو را تفکیک کرده و دو روش می‌دانند.

به نظر می‌رسد حق آن است که ما بین این دو اصطلاح (تفسیر اجتهادی و تفسیر عقلی) تفکیک کنیم؛ چون تفسیر اجتهادی طبق معنایی که ما ارائه دادیم هم عقل مصباح را شامل می‌شود و هم عقل منبع را اما تفسیر عقلی در مقابل تفسیر نقلی به این معناست که در تفسیر نقلی، منبع نقل است که عبارت است از آیات و روایات، حال به قرینه اقسام دیگر از تفسیر که ما تفسیر عقلی را قسیم آنها قرار می‌دهیم باید بگوییم قاعداً منظور از تفسیر عقلی هم تفسیری است که منبع اصلی در آن تفسیر، عقل است. ما از ابتدا گفتیم دو روش تفسیری اصلی وجود دارد که مورد بحث واقع شده‌اند: یکی روش تفسیری نقلی و دیگری روش تفسیری اجتهادی. منظور ما از نقلی (مأثور) تفسیر آیات به آیات و روایات است و مسلم است که عقل مصباح هم در این روش تفسیری (نقلی) وجود دارد. منظور ما از روش تفسیری اجتهادی اعم است که هم عقل مصباح را شامل می‌شود و هم عقل منبع را.

لذا با ملاحظه این نکات در تعریف و تبیین تفسیر عقلی باید بگوییم: تفسیر عقلی عبارت است از تفسیری که عقل در آن فقط نقش منبع را ایفا می‌کند و ما با استنباط عقل قطعی معنایی را بدست می‌آوریم و آیه را بر آن معنی حمل می‌کنیم. لذا به نظر می‌رسد بین روش تفسیری اجتهادی و عقلی تفاوت است و باید بین آنها تفکیک کرد.

بحث جلسه آینده: موافقان و مخالفان تفسیر اجتهادی ادله‌ای را بر مدعای خود اقامه کرده‌اند که ان شاء الله در جلسه آینده به ذکر و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»